

تأملاتی پیرامون شر

1- خدا وجود داشته باشد یا نه، شر وجود دارد و سمبه‌اش هم خیلی قوی است. بهتر نیست به جای درافتادن با استدلال‌های قیاسی اثبات وجود یا عدم وجود خدا، به خود واقعیت موجود بپردازیم و شریایی که بی‌نیاز از هر قیاس و استقراء و برهان خلفی واقعیت را دارند هر چه بیشتر و ژرف‌تر به تصرف خود درمی‌آورند؟ امروز دیگر چندان معقول و خردپسند و کارا به نظر نمی‌رسد که برای اثبات وجود شر یا دفع آن همه اراده‌ها به حذف خدا معطوف گردد.

مسئله این است که «شر» هست با نام‌های بی‌پایان و چهره‌های مدام دگرگون‌شونده با نام خدا یا بی‌نام خدا. حذف خدا هم کمکی به دفع شر نخواهد کرد چون خدایان و بندگان به هم ساخته‌اند تا شر هم‌چنان پیش بتازد و بروید همه چیز را حتا خودش را تا از درون خاکستر خودش، دگرباره قوی‌تر و هیولوارتر بیرون جهد. درواقع شر نام نام‌هاست. نامی است که بر همه نام‌ها قابل اطلاق است. حتا بر خیر و خدا و حقیقت و نامی است که می‌تواند همه معناها را از درون دگرگون کند مثل آن ماده اهریمن اساطیر ایرانی که خواب خلسه‌آور را بر انسان مستولی می‌کند یا آن ماده اهریمن دیگری که به بدن انسان پیش از مرگ هجوم می‌برد و آن از درون می‌پوساند و تبدیل به مُردارش می‌کند (تماشاخانه اساطیر، نغمه ثمینی). شر آن نامی است که از نام خدا اهریمن می‌زایاند و این را می‌شود از روی دیرینه‌شناسی مفهوم شر دریافت.

در بیشتر اسطوره‌ها خدایان و خیر و شرند که با هم درمی‌آمیزند. نزاع آن‌ها تجلی‌گاه گرایش‌ها و تمایلات و تمنیات متفاوت و متناقض آدم‌هاست. یکی خدای سور است و زندگی و یکی خدای سوگ است. یا در موقعیتی قرار می‌گیرد که انسان را به سوی مرگ خواسته‌هایش می‌کشاند و در سلطه‌نخواستنی‌هایش درمی‌آورد. روایت اسطوره‌ها بیل و قابیل در عهد عتیق نمادی پیشینی و پیشاتاریخی از همین بده‌بستان‌های ناگزیر خیر و شر است. روایتی که نسخه دیرینه‌ترش را می‌توان در روایت ایرانی انکیم دو و دوموزی یافت؛ دو خدا - شبان و خدا - کشاورزی که عاشق یک زن می‌شوند. اما کی کدام است؟

تشخیص خیر مطلق و شر مطلق در چنین روایت‌هایی ناممکن به نظر می‌رسد. عشق و انتقام از دل هم درمی‌آیند و مرگ و زندگی نیز. همه مفاهیم به هم راه می‌برند و از هم بیرون می‌زنند و این یعنی که «موقع» بروز شر یک موقعیت ترکیبی است. در دل یک وضعیت به هم پیچیده است که مفاهیم و معناها قالب تهی می‌کنند و فرصت می‌دهند به معناهای مخالف. اگر در جهان اساطیری و روایت پیشاتاریخی از پیدایش انسان و زیست موقعیت‌مند جمعی او مجالی برای دخالت اراده خودآگاه فردی پیش نمی‌آورد که البته با قطع و یقین نمی‌توان چنین ادعایی را پذیرفت، در عصر مدرن و با این همه تجربه‌های تاریخی گوناگون باز هم نمی‌توان انسان را در سلطه موقعیت، صاحب اراده مستقل انگاشت. آیا هنوز هم بعد از گذشت حدود سه چهار هزاره از عمر آن اسطوره‌های پیشاتاریخی، روان ناخودآگاه است که فرمان می‌راند و خودآگاه سر در جیب تفکر و تحیر فروبرده و در منازعه خدایان باید سپر بیندازد و خود را وابندهد؟

2- آیا شر تعریف‌پذیر است و تعریف همه‌زمانی و همه‌مکانی دارد؟ تا پیش از عصر جدید فیلسوفان و متألهان و متشرعان تعریف ثابتی برای آن قائل بودند بنا به مصداق‌هایی که همواره در سرنوشت انسان وجود داشته است مثل قتل، دروغ‌گویی، تقریباً کم‌تر متکلم و فیلسوف مسیحی یا مسلمان است که گفته

باشد دروغ از آن حیث که دروغ است و قتل از آن حیث که قتل است، شر نیست. پنهان کردن واقعیت و حقیقت و سلب حق حیات دیگری در یک معنای کلی در قالب شر، محکوم و نهی شده است. اما تاریخ پر است از انکار واقعیت و حقیقت‌پوشی و کشتار و سکوت و یا تأیید و توجیه همه این پربوده‌گی‌ها. چرا؟ چون هیچ تعریفی نیست که نشود آن را در نسبت با موقعیت‌های گوناگون بشری تغییر داد، دامنه‌اش را تنگ و گشاد کرد و توجیه اخلاقی و دینی و عرفی برای آن جست.

نسل‌کشی نژادی هیتلر و پدیده نازیسم و فاشیسم، نمونه برجسته‌ای از شر هولناکی است که کاملاً براساس یک خیر برتر یعنی یک نژاد پالایش‌شده و پاک توجیه می‌شود. ایده هیتلر از به راه انداختن و تأسیس یک نظام سیاسی سوسیالیسم ملی (ناسیونال سوسیالیسم) رساندن آلمان به یک نژاد خالص و عاری از هر ناسره بود. او عزمش را جزم کرد که به هر قیمت که شده آلمان را به یک الگوی ایده‌آل نژاد پاک در جهان برساند. بهای آن را چه کسانی باید می‌دادند؟ یهودیان در درجه اول، سپس پیران و از کارافتادگان و زنان و کودکانی که کارایی ندارند به علاوه عقب‌ماندگان ذهنی. این جمع بودند که باید راهی کوره‌های آدم‌سوزی می‌شدند و یا در اردوگاه‌هایی دور از آبادی رها می‌شدند. در واقع هیتلر پیشاپیش گروه‌ها و افرادی را که جهنمی بودند در یک چارچوب تعریف شده تقسیم‌بندی کرد و سپس حکم فرستادن آن‌ها را به جهنم صادر کرد. هیتلر هرگز عمل خودش را شر نینگاشت و اکنون پس از گذشت بیش از نیم سده کیست که عمل او را شر نینگارد؟

بسیاری می‌توانند وقوع آن عمل را انکار کنند اما نمی‌توانند نفس آن عمل را در صورت وقوع تأیید کنند و از پذیرش شریرتی آن خودداری ورزند. آلن بدیو، فیلسوف معاصر فرانسوی نسل‌کشی هیتلر را هم‌چون یک شر رادیکال می‌نامد. شر رادیکال به آن شری گفته می‌شود از سوی فیلسوفان و اندیشه‌ورزان حوزه اخلاق معاصر تبدیل به یک الگو می‌شود و قابلیت تقلید پیدا می‌کند. فاشیسم به عنوان یک شر رادیکال یک الگوی اخلاقی شریرتی است که برای تحقق یک خیر محدود مکانی و قومی و نژادی و دینی، دست زدن به هر عمل شریرتی را توجیه می‌کند.

هیتلر آدم‌سوزی کرد تا یک نسل پاک را در جهان به عنوان ابرنژاد آریایی و آلمانی در صدر بنشاند (راست یا دروغش فعلاً بماند). بوکوحرام می‌کشد برای چه؟ دختران را می‌رباید و می‌فروشد برای چه؟ برای این که خواندن و نوشتن و آگاه شدن برای دختران حرام است؟ مدرسه یا دانشگاه جامعه‌ای جهنمی است که باید زن را از آن جا نجات داد و به بهشت‌اش راند. بهشتی که بوکوحرام برای زنان وعده می‌هد چیست؟ چه مشخصاتی دارد؟ یک فضای بسته و محدود زیر نظارت مرد تا زن به مرد خدمت کند و تولیدمثل نماید. در بهشت بوکوحرامی اراده مستقل و امکان انتخاب هیچ معنایی ندارد. یکی تصمیم می‌گیرد و اراده می‌کند و بقیه اطاعت. بوکوحرامی رسالتش نابود کردن ناخالصی‌های دینی و تخطی از حدود شریعتی است که به درستی معلوم نیست آن حدود از کدام منبع پیشینی قدسی استنباط شده است. صرف‌نظر از این که بوکوحرام مسلمان باشد یا مسیحی، شیعه باشد یا سنی یا هر فرقه و مذهب دیگری، عمل او بنا به هدفی که دارد و البته هدفش کوچک‌تر از هدف هیتلر است، یعنی حفظ و مراقبت از پاکدامنی زن، می‌توان مدرسه و مسجد و کلیسا و بازار و خیابان را به آتش کشید. زنان را کشت و یا زندانی کرد تا «پاک دامن» بمانند. همان طور که هیتلر غیرآلمانی‌ها و آلمانی‌های مخالف را می‌کشت تا

آلمان به نسلی برسد که پاک‌نژاد باشد. این هر دو در طلب خیر مورد نظر - پاک‌نژادی و پاک‌دامنی - وقوع هر شری را مجاز می‌انگارند. همان طور که همه گروه‌های افراطی چنین می‌کنند. طالبان باشند یا القاعده یا بوکوحرام و یا نژادپرست‌های پراکنده‌ای که این سو و آن سو دست به خشونت می‌زنند، مثل حادثه‌ای که چند سال پیش در نروژ رخ داد.

این رخدادها بنا به اعتقاد رهبران و مؤسسان آن‌ها خیری است که به‌ناچار بر بنیان‌های شر بنا می‌شد. هیچ کس از این شرها پروایی ندارد. از این رو شاید بتوان شر را نوعی بی‌پروایی دانست. نوعی پریدن و عبور کردن و نادیده گرفتن پیامدهای هولناک و تباه و ضدبشری برای رساندن بشر به خیر موعودی که در هر دستگاه فکری و فلسفی و دینی که مبنای نظام‌های سیاسی مستقر است، متفاوت از دیگری است. هر کدام از این دستگاه‌های فکری در پی عزت و عظمت دست به هر عمل فاجعه‌آمیزی می‌زنند. فاجعه‌ها اگر بستر رسیدن به آن عزت و عظمت هستند، گو بیایند چه باک؟ بی‌اعتنایی به فاجعه‌ها برای رساندن انسان به یک موقعیت اخلاقی برتر همان بی‌پروایی است. آن عقیده‌ای که حساسیت اخلاقی فرد یا گروه یا جامعه بزرگ را نسبت به وقوع و تکرار فاجعه خنثا سازد و امکان خویشتن‌داری و پرهیز را از او دریغ کند، عین شر است. پروا، پرهیزگاری و خویشتن‌داری در برابر وقوع یک شر کوچک یا بزرگ چیزی نیست جز فعال و زنده نگه‌داشتن حساسیت وجدانی فرد در برابر ضایع شدن و ضایع کردن حقوق دیگران در زندگی فردی و اجتماعی و به خطر انداختن زندگی آن‌ها از حبس تا کشتن، از ربودن زنان تا فروختن آن‌ها تحت هر نام و ایده‌ای که باشد: دینی و غیردینی. بردگی جنسی زنان مهاجر غیرقانونی یا پناهندگان قانونی قاره سیاه در قاره سفید باشند یا بردگی جنسی دختران دانش‌آموز نزد همسران‌شان باشد به جای حضور در مدرسه و آموختن در خاورمیانه یا نیجریه و کنیا و... البته حفظ این حالت پروا کار چندان ساده‌ای نیست وقتی که سلطه تبلیغات به کمک تکنولوژی ارتباطات می‌تواند نرم‌تر و بی‌صداتر از قدم‌های گربه به درون فرد نفوذ کند و همه حواس و احساسات او را به کنترل خود دریاورد. ایده‌هایی این‌چنین جز بر مبنای ذات‌گرایی در مفاهیم نمی‌توانند دوام بیاورند.

یک تلقی ثابت از جنسیت، زن، مرد و زیست‌اجتماعی که متعلق به دوران پیشادینی بوده وارد جامعه دینی شده، به رنگ آن درآمده، با آن جفت وجور شده، هم را کامل‌تر و محکم‌تر کرده‌اند تا رسیده‌اند به عصر حاضر. برای بقای همان ایده که لازمه بقای گروه‌های به‌ظاهر باورمند دینی است، هر عمل شریرانه‌ای قابل قبول می‌نماید. درواقع آن‌ها مفهوم خیر و شر را در یک چارچوب زمان‌مند و محصور در گذشته بسته نگه می‌دارند و با شکل‌های دیگر خیر و شر براساس همان چارچوب بسته عمل می‌کنند. هر آن چه که قابل تطبیق با معنای «خیر» بسته نباشد، شر است و هر آن چه که قابل تطبیق با معنای محدود شر نباشد، شر نیست. از این رو بی‌امکان درک جوهر و روح دو مفهوم خیر و شر و نسبتی که با زیست انسان در جوامع دینی گذشتگان داشته است، با تکه ذات‌اندیشانه با هر مفهوم و کاربرد جدید خیر و شر درمی‌افتند و جامعه را از مواجهه با آن دور نگه می‌دارند به هر قیمتی که باشد حتا به قیمت ویرانی کشور و کشتار نسل‌ها. این تلقی ذات‌گرایانه هم در مفاهیم دینی و گروه‌های مذهبی و هم در مفاهیم سیاسی و گروه‌ها و احزاب سیاسی، پیامدهای هولناک و فاجعه‌آمیز داشته و هر کدام پس از وقوع مصداقی نمونه‌وار از همان «شر رادیکال» معاصر دینی فاشیسم شده‌اند که به بهانه حفظ پاکی نژاد و

خون هیچ پروایی نداشت از کشتار میلیونی آدم‌ها. همان طور که اکنون به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی یا مبارزه با تروریسم، کشتار نسل‌ها صورت می‌گیرد. یک کشور ویران می‌شود. آدم‌ها به طور میلیونی آواره می‌شوند و عزت انسانی‌شان به باد می‌رود و چند صد هزار نفر کشته می‌شوند تا عظمت یک کشور براساس یک تلقی ذات‌انگارانه فاشیستی برجا بماند.

«شر رادیکال» و نمادین این گونه بازتولید می‌شود و افراد و ملت‌ها را نسبت به وقوع مکرر رفتارهای شریرانه و فاجعه‌آمیز بی‌پروا می‌سازد و آن مفهوم دیرینه «پرهیزگاری» و «خویش‌داری» را در تلقی سنتی و عقیم‌شده‌اش از ادامه حیات بازمی‌دارد. این مفاهیم اگر در گذشته در دورانی خاص معنای عمل‌گريزانه و بی‌عملی داشت، در تلقی اخلاقی دوران ما دیگر دربردارنده همان معنای گریز نیست. انسان امروز کم‌تر می‌تواند موجودی فلسفی و الهیاتی به معنای انتزاعی به دور از جامعه باشد. انسان امروز حتا فردیت‌اش هم از زیست‌اجتماعی قابل تفکیک نیست. درواقع انسان امروز در هر کجا که می‌خواهد باشد، ایران یا عربستان، امریکا یا نیجریه، روسیه یا آلمان یا آلبانی و یونان، همه و همه بیش از آن که مشغول فردیت باشند مشغول و درگیر اجتماع‌اند. از این رو انسان امروز بیشتر از گذشته اجتماعی است. نه به معنای کلاسیک داروینی کلمه بلکه به معنای فلسفه سیاست و فلسفه اجتماعی، انسان امروز اجتماعی‌تر از هر وقت دیگری است، چرا که زیست فردی او تبدیل شده است به یک وضعیت باز در متن بازتری به نام اجتماع. همان قدر که زیست آپارتمانی رو به آپین شدن می‌رود به رغم حصارهای عمودی که گرداگرد خانه را می‌بندد، از درون تبدیل می‌شود به یک هتل که هر صدایی از دیوارهای مشترک می‌تواند از این آپارتمان به دیگری نقل مکان کند.

سلطه اجتماع امروز صرفاً در حضور خیابانی و پرسه زدن در پاساژها نیست. این هست اما پرسه‌های جهان مجازی پیش از نمونه قبلی، توانسته بر زیست فردی آدم‌ها سایه بیندازد و فردیت را در سلطه نظام سیاسی اجتماع و فراتر از آن سلطه‌های جهانی در بیاورد. از این بابت است که نمونه‌های تقلیدی شر رادیکال سهل‌تر از دوران جنگ جهانی دوم، ایده‌هایشان را به هر سو می‌پراکنند و حساسیت‌ها و ضدحساسیت‌ها را در افراد تحریک و تقویت می‌کنند. اکنون هر ایده‌ای به سرعت می‌تواند جهانی شود همان‌طور که انسان بیش از هر زمان دیگر مفهوم جهانی پیدا کرده است به واسطه ابزاری شدن چندجانبه تکنولوژی.

امروزه تکنولوژی پدیده‌ای در خدمت جهان مدرن نیست. به کمک پول و سرمایه می‌تواند در خدمت ضدمدرنیته هم قرار بگیرد با سرعت و سهولتی باورنکردنی. این کاربرد تکنولوژی در هر دو جهان بی‌پروای اخلاقی، جهان مدرن و مادون مدرن را هر چه بیشتر به سوی خشونت افسارگیسخته و عریان می‌کشاند. خشونت عریان فقط این نیست که جوانی را به جرم ناکرده در سردخانه عریان کنند و وادارندش که بیست و چهار ساعت به طور مداوم بدود و شلاق بخورد. عریان‌تر از این را می‌توان در ویدیوی بوکوحرام دید که دخترکان را روی زمین نشانده و به نام خدای مورد ادعایش می‌خواهد بفروشد در بازار برده‌فروشان. نه در زمانه مصر باستان به سر می‌بریم و نه عربستان عصر پیامبر اسلام، نه امپراتوری عثمانی. صورت بازارها تغییر یافته. اما مشتری‌های پروپا قرص همه جا هستند از اروپای شرقی تا خاورمیانه تا اروپای غربی و ایالت‌های امریکا و... نسبتی که این مدعیان خدا باوری به نام خدایشان با

مراکز قدرت و سرمایه جهانی برقرار می‌کنند نمی‌تواند هیچ شباهتی داشته باشد با نسبتی که با ایده‌های دینی‌شان برقرار می‌کنند یعنی برقراری جامعه‌ای پاک با زنانی پاک‌دامن در محیطی بسته به روی خود و عاری از کتابت و اندیشه و خواندن و نوشتن و دیدن و محبوس ماندن.

این نسبت دینی دست‌نخورده و ذات‌پندارانه باقی می‌ماند به منزله «خیر برتر» و خیر ضروری که محقق ساختنش از واجبات دینی است. اما آن نسبت‌های دائم دگرگون‌شونده ابزارهای کارآمدی است در خدمت این تحقق‌بخشی. این جلوه‌ای است از بی‌پروایی اخلاقی که حتا مفهوم وفاداری به عقیده را نیز خدشه‌دار می‌کند و به صدق و صحت آن ضربه می‌زند. وفاداری‌ای که از مخاطبان و مؤمنان طلب می‌شود بی آن که خود مدعیان هدایتگر به آن متعهد گردند. البته که مسأله به هیچ وجه وفاداری و نوافاداری به ایده و عقیده مطرح نیست. موضوع این نوشته گسترش شر در ابعاد گوناگونش به خصوص در شکل‌های برگرفته از نمونه جهانی و سرمشق فاشیستی آن است. سلطه ایده به هر قیمت که شده است. هر چه خشن‌تر و آزاردهنده‌تر و هولناک‌تر، موفق‌تر.

در جهان امروز که جهان ارتباطات است، شر بیش از هر زمان دیگری حرکت پیش‌رونده را در سیطره جهانی شتاب می‌بخشد. اکنون فرد در گوشه انزوا و کنج تنهایی‌اش نقشه شریانه نمی‌کشد. در حضور جمع در شبکه‌های جهانی ارتباطات است که می‌تواند فارغ از هر نوع حس بشردوستانه آتش نفرت را چنان شعله‌ور کند که دامن بسیاری از مخاطبان را بگیرد و آنان را به نفرت‌پراکنی بیشتر تحریض کند. یک نوار ویدیو، یک صفحه فیس‌بوک، یک سایت کوچولو امروز می‌تواند جهان و جامعه را در معرض فروپاشی‌های هولناک‌تر از جنگ جهانی دوم قرار دهد.

3- می‌توان گفت جهان امروز زیر سیطره جنگی که میان مدرنیته و سنت در ابعاد جهانی درگرفته، دیگر جهانی معصوم نیست. برخلاف تلقی آلن بدیو که جهان را فی‌نفسه معصوم و مادون خیر و شر می‌پندارد، جهان آن گونه که انسان ساخته است به کلی از ماهیت طبیعت‌وار و از ماهیت انسان ابتدایی‌اش دور افتاده و جدا گشته است. جهان امروز بیش از حد انسانی و بیش از حد غیرطبیعی شده است. همان طور که بدیو می‌گوید انسان امروز فارغ از هر نژاد و مذهب و طبقه‌ای که باشد به قول همین فیلسوف فرانسوی هم چون یک جانور به طور سازمان‌یافته کشتارگر، در مقام مکارترین و شکیباترین حیوان ظاهر می‌شود. (رساله‌ای در ادراک شر، ص 81)

تلقی بدیو از معصومیت جهان، اگر یک تلقی پیشاتاریخی نباشد یک تلقی پیشاتمدنی است. جهان تا وقتی که کشت‌گاه انسان طبیعی معصوم بود؛ آن وقتی که انسان مثل هر جانوری حس زیاده‌خواهی و درنده‌خویی نداشت و به طبیعت جانورانه‌اش قانع بود و خیر و شر هنوز در هستی انسانی وارد نشده بود چون ذهنیت ابتدایی او قادر به انتزاع و مفهوم‌سازی نبود. مفهوم‌سازی و انتزاع شاید سرآغاز پیدایش مفاهیمی مثل خیر و شر بود. این دو از پیشینی‌ترین مفاهیم اخلاقی است که انسان با آن سروکار داشته و باقی مفاهیم را با همین دو معیار سنجیده است. خیر و شر اما از همان ابتدا چنان درهم پیچیده بودند که به راحتی نمی‌شد و نمی‌شود آن‌ها را از هم تفکیک کرد. تعریف‌های ذات‌پندارانه یکی از راه‌های تفکیک این دو از هم بود. اما رفته‌رفته معلوم شد که اگر بتوان این مفاهیم را در جهان ذهنی از هم جدا و مرزگذاری کرد، در جهان عینی چنین کاری تقریباً محال است.

تقریباً هیچ شری در جهان رخ ننموده مگر آن که متکی بر توجیهات خیرخواهانه و خیرگروانه بوده است. خیر همیشه بهانه‌ای بوده برای بروز و ظهور شر. این اما تنها نسبت واقعی میان خیر و شر نیست. نسبت‌های معقول‌تری هم می‌توان میان این دو یافت. به باور بدیو نسبت خیر و شر بسیار نزدیک است از آن رو که او شر را یکی از ابعاد ممکن فرایند حقیقت می‌شمارد. به نظر او شر طرف تاریکی حقایق است. (همان، ص 111) پس می‌توان نتیجه گرفت که خیر طرف روشن حقایق است و هم‌چون یکی از ابعاد ممکن فرایند حقیقت است. پس خیر و شر درهم تنیده‌اند در متن حقیقت، در متن واقعیت. در این صورت هیچ گریزی از ظهور و بروز شر نیست. اما آیا هیچ گریزی هم از مواجهه با آن و کنترل آن نیست؟ اگر تلقی بدیو را از جهان معصوم مادون خیر و شر بپذیریم، می‌توانیم مدعی شویم که شر به عنوان پدیده‌ای کاملاً انسانی که به جهان افزوده و تحمیل گشته است، قابل کنترل است به شرط آن که راه‌های مواجهه و تشخیص آن را کشف و طرح نماید. یکی از راه‌های مواجهه با شر طرح پرسش‌های اساسی در باب اخلاق است به منزله مفهومی انسانی نه دینی نه نژادی و نه متافیزیکی. انسان از آن رو که انسان است می‌تواند مکارترین جانور باشد، همان‌طور که بدیو می‌گوید. پرسش از چگونگی احاطه بر این صفت عالی درنده‌خویی یکی از پرسش‌هاست. پرسشی که یک جواب تستی ندارد. جواب‌های بی‌شماری از سمت‌های بی‌شمار خرد و روان و وجدان و اراده او می‌تواند ارائه شود هر کدام از این سمت‌ها می‌توانند جنبه‌هایی از حقایق را باز کنند و سویه‌ها و طرف‌های تاریک آن را نمایان سازند. شناسایی این طرف‌های تاریک از سوی نظرورزان و فیلسوفان و شاعران و هنرمندان و نیز انسان‌های معمولی که این حقایق را در متن زندگی تجربه می‌کنند، گامی است به سوی احاطه شر. شر را نمی‌توان حذف کرد. شر نه فقط سمت تاریک حقایق بلکه سمت تاریک خود انسان هم هست.

از کجا می‌توان تاریکی را شناخت و شناساند؟ قطعاً این تاریکی چیزی مثل خاموش بودن یک لامپ یا لوستر نیست. این تاریکی از نوع فقدان است و خلاء. از نوع حذف است و نیستی. این تاریکی آن جایی است که ستمی و رنجی بر انسان می‌رود. هر جایی که ترس و تظاهر و خیانت باشد به باور بدیو تاریکی همان جاست. هر جایی که ناپرهیزگاری و بی‌پروایی نسبت به رنج‌های انسانی باشد، آن جا تاریک است. آن جایی که نادانی ارج می‌بیند تاریکی است. چه خاورمیانه باشد یا خاور دور. آن جایی که دانایی جامعه‌ای است بر تن تلبیس و تظاهر تا شنود مکالمات خصوصی از آن سوی جهان سرمایه‌داری فوق‌مدرن صورت بگیرد تاریکی است. آن جا که دانایی جز جبهه نظامی‌گری بر تن نمی‌پسندد، آن جا تاریک است. سرزمین‌های سرد سیبری باشد و مسکو یا زمین‌های گرم و تفتیده همسایگان دور و نزدیکش، فرقی نمی‌کند. تنگ و محدود کردن دامنه دانایی در حد توانایی بشر از هر سمتی که صورت بگیرد، به یک جا ختم می‌شود: طرف تاریک جهان.